

تأملی بر مدل‌های مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی (مطالعه نظام‌های کیفری آمریکا، استرالیا و ایران)

محسن شریفی *

چکیده

نظام‌های حقوقی برای فائق آمدن بر معضل انتساب مسئولیت کیفری به اشخاص حقوقی تا کنون سازوکارهای مختلفی را به بوته آزمایش برده‌اند؛ از جمله، مسئولیت کیفری مافوق و کارفرما، مسئولیت کیفری مبتنی بر نظریه مغز متفکر، مسئولیت کیفری استوار بر ایده تقصیر جمعی، مسئولیت کیفری مأخوذ از نظریه قدرت و پذیرش که به رغم داشتن تفاوت‌های معنادار، بر انتقال تقصیر از فرد یا افرادی خاص به شخص حقوقی موضع مشترک دارند. مسئولیت کیفری سازمانی اما برگرفته از احراز تقصیر در ساختار شخص حقوقی و به عبارتی سیاست جرم‌زای آن و نه فردی معین است. نظام کیفری ایران، به موجب ماده (۱۴۳) قانون مجازات اسلامی به مسئولیت اشتقاقی مبتنی بر نظریه نمایندگی قانونی گرایش نشان داده است. رویکرد مضیقی که از دو سو مؤلّد اشکال است: نخست، عدم توجه به نمایندگی قراردادی و دیگر، عدم اعتنا به مسئولیت سازمانی. با این بیان، پرسش اساسی آن است که از چه روی می‌توان به نوعی از مسئولیت دست یافت که از یک‌جهت از کم‌ترین اشکال برخوردار و از جهت دیگر با گونه‌های اشخاص حقوقی بیشترین همسویی را داشته باشد؟ از جمله مهم‌ترین دلایل انجام این تحقیق که روش آن توصیفی-تحلیلی و ابزار گردآوری آن کتابخانه‌ای است، نوپا بودن مسئولیت کیفری قاعده‌مند اشخاص حقوقی به‌ویژه در نظام کیفری ایران و هدف بنیادین آن، استخراج ضعف‌های مترتب بر سازوکارهای انتساب مسئولیت به آن‌ها و ارائه طریق برای رفع‌شان است.

واژگان کلیدی: اشخاص حقوقی، اهلیت جنایی، مسئولیت کیفری، مسئولیت کیفری مستقیم، مسئولیت کیفری نیابتی.

مقدمه

در ادبیات جنایی امروز، علاوه بر علم و معرفت نسبت به موضوع و حکم، تعلق اراده به تحقق عینی و خارجی اندیشه مخالف قانون- رفتار و حسب مورد، نتیجه مجرمانه- نیز شرط تکوین قصد جنایی دانسته شده است. «اهلیت جنایی^۱ که جانمایه آن، مؤلفه‌های اساسی چون آگاهی^۲ و اراده است،^۳ پیش شرط مسئولیت کیفری به معنای التزام شخص به تحمل نتایج رفتار مجرمانه است. از این رو، اهلیت جنایی را می‌بایست پیش شرط مسئولیت کیفری نامید» (Herring, 2011: 39؛ موسوی مجاب، ۱۳۸۸: ۱۱۶) نظر به تحولات صورت گرفته، وقوع جرم و به تبع تحمل مسئولیت کیفری، نه فقط متوجه اشخاص حقیقی به سبب برخورداری از مختصات مزبور که معطوف به اشخاص حقوقی نیز از رهگذر رفتار نمایندگان قانونی یا به اعتبار رویه و فرهنگ سازمانی شده است.

البته در وضع کنونی، جدال نه بر سر مسئولیت یا عدم مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی که بر سر قلمرو این مسئولیت و چگونگی انتساب آن به اشخاص مزبور است. چه، بیش تر نظام‌های حقوقی هر چند با تقدم و تأخر به ضرورت این مسئولیت پی برده و آن را به عنوان یک قاعده مورد پذیرش قرار داده‌اند. حال، مسئله این است که انتساب مسئولیت مورد بحث بر چه مدلی باید استوار باشد؟ به‌طور مشخص، آیا این مهم، به شکل غیرمستقیم (نیابتی) و از طریق اعمال و نیت مجرمانه اشخاص حقیقی عضو به وقوع خواهد پیوست یا به طرز مستقیم (سازمانی) و از مجرای سیاست یا فرهنگ جرم‌زای محیط بر شخص حقوقی نیز ممکن می‌نماید؟ بر فرض امکان تحقق هر دو حالت، مجرای اعمال هریک با توجه به گونه‌های اشخاص حقوقی کجاست؟ آنچه

1. Criminal Capacity

۲. از منظر علمای منطق، علم عبارت از کیفیات نفسانی و وجدانی است که هر شخصی قادر است آن را در خود بیابد. پس همچنان که واقف است که لذت، الم و گرسنگی یا تشنگی چیست، می‌داند که علم و آگاهی به چه معناست. از همین رو است که گفته‌اند: علم به معنای صورتی است که از شیئی در نزد عقل و قوه مدرکه حاصل می‌شود (خوانساری، ۱۳۹۶: ۵-۳).

۳. اراده به مفهوم نیرویی است که باعث انجام رفتار و بیان گفتار از سوی انسان می‌شود. بدیهی است که شرط تحقق مسئولیت کیفری سلامت اراده است که در مجموع از قوای عقلی سالم و در چارچوب آگاهی نشئت گرفته باشد (موسوی مجاب،

مسلم است، نظام‌های حقوقی در این باره، چه در مقایسه با هم و چه در چارچوب تحولات خود، مواضع متفاوتی اتخاذ کرده‌اند. چنان‌که انگلستان در ابتدا، اشخاص حقوقی را به شکل نیابتی آن هم از طریق رفتار مدیران ارشدشان مسئول شناخت؛ اما به تدریج، آن‌ها را به جهت گسترش دامنه فعالیت و برخوردار شدن از ساختار سازمانی پیچیده و مشبک، به طور مستقیم نیز واجد مسئولیت کرد (Pieth & Ivory, 2011: 8-9).

مشابه این واقعه در استرالیا رخ داد. با این تفاوت که مسئولیت سازمانی زودتر از انگلستان مورد اقبال واقع و در ادامه، ابعاد عمیق‌تری پیدا کرد (Wheelwright, 2005: 244). نظام حقوقی آمریکا ابتدا مسئولیت کیفری نیابتی موسعی را اختیار کرد تا اشخاص حقوقی تحت شرایطی -که از نظر خواهد گذشت- به تبع فعل یا ترک فعل مجرمانه کلیه کارمندان تحت امر مسئولیت یابند. به مرور، مدل مسئولیت مبتنی بر تقصیر جمعی نیز مورد پذیرش واقع تا اشخاص حقوقی که ارکان مادی و روانی جرم یا اطلاعات راجع به نقض قانون را بین اعضای تشکیل دهنده خود سرشکن کرده‌اند، گریزی از مسئولیت نداشته باشند؛ مدلی که سرانجام، نسخه توسعه یافته‌اش در قالب مسئولیت سازمانی متجلی و مورد تبعیت قرار گرفته است (Diskant, 2008: 135). برخی از کشورها مانند هلند، ترجیح دادند تا در لوای مدل نوینی موسوم به قدرت و پذیرش، گونه‌ای از مسئولیت کیفری نیابتی دست یابند که از تضییق بیش از حد نسخه انگلیسی آن به دور و از توسیع خارج از اندازه مشابه آمریکایی بر حذر باشد (Keulen & Gritter, 2010: 8). ماده (۱۴۳) قانون مجازات اسلامی ایران با گذاردن انگشت تأکید بر رفتار مجرمانه نماینده قانونی و مسئول شناختن شخص حقوقی در قبال آن تحت شرایطی، به مدل مضیق مسئولیت نیابتی تمایل نشان داده است. البته وسعت نظر نسبت به این امر را می‌توان در ماده (۷۴۳) این قانون یافت که ارتکاب جرائم رایانه‌ای کارمندان معمولی شخص حقوقی را نیز تحت ضوابطی موجب مسئولیت کیفری آن شخص دانسته است. راجع به پیشینه تحقیق قابل ذکر است که کتابی تحت عنوان مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در سال ۱۳۹۴ توسط نشر میزان که در این نوشتار نیز مورد استفاده قرار گرفته به چاپ رسیده است. نکته اینجاست که این اثر، بر نظام حقوقی ایران و

انگلستان و تحلیل آن‌ها متمرکز و به نظام‌های دیگر و نگرش آن‌ها در خصوص موضوع مورد بحث یا ورودی نداشته، یا ورودی گذرا و غیر عمیق دارد. هم‌چنین، توسط همین ناشر، کتابی در مورد مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در فرانسه در سال ۱۳۸۹ منتشر شده است که نسبت به حقوق ایران و دیگر کشورها خروج موضوعی دارد. مقاله‌های نگارش شده‌ای چون «دامنه مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در قانون مجازات اسلامی»، «مسئولیت کیفری شرکت‌های تجاری در وضعیت‌های خاص»، «مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حال تصفیه» نیز به رغم درخور استفاده بودن، موضوعی خارج این نوشتار را تبیین کرده‌اند.

در این تحقیق که روش آن توصیفی-تحلیلی و ابزار گردآوری آن کتابخانه‌ای است، سعی خواهد شد تا ضمن تشریح مدل‌های مسئولیت کیفری، آن‌ها را ارزیابی و سرانجام، کارآمدترین آن‌ها را که برای نظام حقوقی ایران نیز مفید به فایده است معرفی شود. ترتیب بیان مطالب هم این‌طور خواهد بود که در ذیل بند یک گونه‌های مسئولیت اشتقاقی، در بند دو مسئولیت غیر اشتقاقی (سازمانی) و در بند سه مدل مورد پذیرش نظام کیفری ایران مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند. پایان کلام نیز مختص به نتیجه‌گیری و ارائه پیشنهادها خواهد بود.

۱. مدل‌های مسئولیت غیرمستقل^۱

انتزاعی پنداشتن ماهیت اشخاص حقوقی مانع از این بود که دکترین و به تبع آن نظام‌های حقوقی تا پیش از قرن بیست و یکم اشخاص حقوقی را به طور مستقیم مسئول جرائم ارتكابی در اثنای فعالیتشان بدانند. بدین‌سان، مسئولیت کیفری اشخاص مزبور، اشتقاقی و فرع بر مسئولیت کیفری شخص حقیقی عضو بود (Ashworth & Horde, 2013: 152). در نتیجه، اگر تحقیق‌های مقام قضایی به شناسایی فردی مقصر نمی‌انجامد، مسئولیت کیفری شخص حقوقی نیز شکل نمی‌گرفت. در ابتدا، اشخاص حقوقی نه به خاطر همه جرائم که در برابر جرائمی با مسئولیت مطلق

1. Vicarious Liability

(بی‌نیاز از رکن روانی)^۱ و^۲ مسئول شناخته شدند؛ چه اعتقاد بر این بود که آن‌ها موجوده‌هایی فاقد مغزند و اساساً توان اندیشیدن و قصد مجرمانه داشتن ندارند (Lee, 756: 2011). عجیب‌تر اینکه در خصوص جرائم مورد اشاره، فراتر از آن‌هایی که مبتنی بر ترک فعل بودند، به این اشخاص نسبت داده نمی‌شد؛ با این استدلال که آن‌ها برخلاف انسان، عاری از اعضا و جوارح برای انجام رفتار مثبت مجرمانه‌اند (Brodowski & et al, 2014:15).^۳

ظهور مسائل عملی و گریبان‌گیری چون تخلف‌های دامنه‌دار شرکت‌ها در راستای کسب سود بیش‌تر از یک‌طرف و دگرگونی اندیشه‌های ناظر به ماهیت اشخاص حقوقی و تضعیف نظریه فرضی بودن آن‌ها از طرف دیگر، موجب شد تا مقاومت‌ها در برابر مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی به خاطر افعال مثبت نیز در هم شکسته شود (-43: Sahlool, 2013:52). در نگرش جدید، به همان میزان که تحمیل مسئولیت بر شخص حقوقی به خاطر عدم رفع مانع - مانند عدم لایروبی رودخانه - واجد توجیه بود، محکوم کردن آن به دلیل ایجاد مانع - مثل احداث یک پل مزاحم عبور کشتی‌ها - نیز منطقی بود یا همان‌گونه که قصور در ارائه گزارش سالیانه از سوی یک شرکت موجب بود برای مسئولیت او، ارائه گزارش مجعول نیز مبنایی برای حصول همین نتیجه بود (Stefani & et al, 2007: 28).^۴ به‌اضافه، عدم تکاپوی ضمانت اجراهای مدنی در کنترل رفتار زیان‌بار اشخاص حقوقی که بسیاری از منابع خطر را در اختیار گرفته بودند نیز در مساعد

1. Liability Without Fault

۲. برای مطالعه بیش‌تر راجع به این جرم و تمیز آن از مفهومی‌های مشابه بنگرید به: (محمدحاجی، ۱۳۹۵: ۴۳-۲۶).
۳. کما اینکه در پرونده راه‌آهن بیرمنگام (Birmingham and Gloucester Railway) بر همین پایه شرکت مزبور محکوم شد. در این پرونده شرکت متهم به دلیل امتناع از اجرای حکم دادگاه در تخریب پلی که بر روی جاده ساخته بود و ایجاد مزاحمت می‌کرد محکوم شد (Leigh, 1977: 246).
۴. در پرونده Gt North of England Railway که در انگلستان مطرح شد، دادگاه با همین رویکرد شرکت متهم را محکوم کرد. محتویات پرونده حاکی از آن بود که این شرکت برای تحقق هدفش مبنی بر ساختن یک پل اقدام به تخریب بزرگراهی کرده که هیچ توجیه مشروع و قانونی نداشته است. قاضی لردمن در پرونده مزبور در توجیه اهلیت شرکت در انجام فعل مثبت و مالاً مسؤولیت وی می‌گوید: به همان میزان که محکوم کردن یک شرکت به دلیل عدم رفع مانع از عرض خیابان - ترک فعل - و جاهت دارد، محکوم کردن آن به جهت ایجاد یک مانع در عرض خیابان یا تخریب بزرگراه - فعل مثبت - قابل دفاع است (Leigh, 1977: 249).

ساختن زمینه پذیرش مسئولیت کیفری آن‌ها در هر دو شکل قضیه برای مواجهه با ضمانت اجرای کیفری بی‌تأثیر نبود.

در هر حال، اینکه اشخاص حقوقی این اهلیت را یافتند تا جرائم محدودی را مرتکب و در برابر آن ولو به صورت نیابتی پاسخ‌گوی جامعه باشند، نقطه عطفی در تاریخ حقوق کیفری به شمار می‌رود. برای تحقق این مهم کافی بود، خدمه شخص حقوقی در حین انجام وظیفه یا به سبب آن نقض مقررات کند تا به به حساب شخص حقوقی منظور شود (Wilson, 2015: 108-89). چنین نگرشی از مسئولیت، از این بُعد که گستره‌ای ورای جرائم با مسئولیت مطلق نداشت، مضیق و از بُعد دیگر که راه را برای تحمیل مسئولیت کیفری به اشخاص حقوقی به واسطه اعمال مجرمانه خودسرانه خدمه آن‌ها گشود موسع جلوه کرد (Israel & Jerald, 2009: 53).

این پایان کار نبود. وقوع حجم عظیمی از جرائم نیازمند رکن روانی از ناحیه مدیران و نمایندگان این اشخاص در زمینه‌های مختلفی چون جعل، کلاهبرداری، تقلب مالیاتی، ناگزیر نظام‌های حقوقی را مجاب کرد تا با بسط نظریه نمایندگی نه تنها رکن مادی که رکن روانی جرم را نیز به صورت نیابتی به اشخاص حقوقی خاطی نسبت دهند. به این ترتیب، همان‌طور که اقدام‌های نمایندگان در حوزه‌های غیر کیفری بر پایه شروطی موجب مسئولیت مدنی اشخاص حقوقی مربوط می‌شد، در قلمرو کیفری نیز اقدام‌های توأم با رکن روانی اعضای مزبور که به حساب این دسته از اشخاص اعتباری صورت می‌پذیرد پایه‌ای برای مسئولیت کیفری آنان شد. چه، دلیلی وجود نداشت که اشخاص حقوقی بتوانند معامله‌ای را قصد کنند و بدان عینیت بخشند، ولی قادر نباشند که جرمی را قصد کنند و مرتکبش نشوند (شریفی ۱۳۹۴: ۱۸۵؛ عبدی، ۱۳۹۲: ۹۲-۹۱). پرونده راه‌آهن لندن و شمال غرب سال ۱۹۱۷ انگلستان که به محکومیت شرکت متخلف به جزای نقدی به دلیل جعل صورت گرفته از ناحیه مدیر وقت به منظور فرار از عدم پرداخت عوارض انجامید، شاهدی مثالی است بر این امر. هم‌چنین است پرونده ناظر به حادثه منجر به مرگ یکی از معدن‌کاران اعتصاب‌کننده سال ۱۹۲۶ همین کشور که در نهایت دادگاه با گسترش شعاع مسئولیت نیابتی، به محکومیت شرکت متهم به

قتل غیر عمدی رأی داد (Wells, 2011: 100). «این گونه رویه قضایی با حرکتی رو جلو نشان داد که بین مسئولیت نیابتی اشخاص حقوقی و جرائم این چنینی مرز نفوذ ناپذیری وجود ندارد. به رغم این تا پیش از دهه چهل قرن بیستم، منحنی رشد مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی به علت نوظهور بودن خیره‌کننده نبود» (Field & Nico, 1991: 550).

با این توضیح‌ها، اکنون این زمینه فراهم است تا در بندهای پنج‌گانه زیر، مدل‌های مسئولیت کیفری غیرمستقیم اشخاص حقوقی تحت عنوان‌های مسئولیت مبتنی بر برابرنگاری، مسئولیت مافوق و کارفرما، مسئولیت مبتنی بر تقصیر جمعی، مسئولیت ناشی از تقصیر در واکنش مسئولیت بر پایه قدرت و پذیرش به موقع بحث گذاشته شوند. آن‌ها هر چند در اشتقاقی توصیف کردن مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی اشتراک مبنایی دارند، اما تفاوت‌های آن‌ها بسیارند و شایسته تأمل (Hall, 2009: 61). توصیف‌ها و سپس تحلیل‌ها نشان خواهد داد که هریک از این راهبردها از چه حسن‌ها و ضعف‌هایی برخوردارند و درنهایت، کدام‌یک در انتساب مسئولیت به اشخاص موصوف همه‌جانبه‌نگرتر است.

۱-۱. مسئولیت مبتنی بر شخصیت ثانوی (برابرنگاری)^۱

این مدل از مسئولیت با توصیف مدیران برجسته و بلندپایه شخص حقوقی به عنوان رکن یا مغز^۲ شخص حقوقی و پنداشتن رفتار و قصد آنان به مثابه رفتار و قصد چنین موجودی در کشورهایی چون کانادای دهه ۱۹۲۰ و انگلستان دهه ۱۹۴۰، نضج گرفت و رو به رشد نهاد (Wong, 2012: 20). پیش از این سازوکار، مسئولیت کیفری شخص حقوقی در قبال اعمال خدمه-مدیران و کارکنان- و اغلب در خصوص جرائم بی‌نیاز از رکن روانی قابل پذیرش می‌کرد؛ اما با طرح پرونده‌های عدیده و بحث‌برانگیزی که حاکی از ارتکاب جرائم مهم و نیازمند رکن معنوی از سوی اشخاص حقوقی بودند و با اتکا به نظریه مسئولیت نیابتی به محکومیت آنان ختم نمی‌شدند، مدل

1. Alter Ego Doctrine
2. Brain

شخصیت ثانوی با الهام از قواعد حقوق مدنی^۱ متبلور تا به طریقی از این مشکل فروگشایی کند (Gobert, 2008: 8). به موجب این رویکرد، در ساختار هر نهاد حقوقی، اعضای تصمیم‌سازی ای وجود دارند که می‌توان اعمال و حالت‌های روحی‌شان را هم‌سان با اعمال و حالات روحی شخص حقوقی تلقی و تجسم آن دانست.^۲

با این فرض، شخص حقوقی مقصر، نه از مجرای اعمال همه که از محمل رفتار ارگان‌هایش جرم را مرتکب و در معرض تعقیب قرار خواهد گرفت (Lederman, 2000: 651-666). بر این اساس، دادگاه تجدیدنظر، استدلال دادگاه بدوی مبنی بر عدم امکان انتساب کلاه‌برداری به واسطه اقدام محیلانه مدیر حمل و نقل کمپانی کنت^۳ را رد و به محکومیت این شخص حقوقی رأی داد (Wells, 1993: 104). به این شکل، مدل شخصیت ثانوی، از این جهت که مسئولیت کیفری شخص حقوقی را به ورای جرائم

1. Civil Law

۲. لازم به ذکر است که در خصوص تبیین ماهیت حقوقی رابطه مدیران با شخص حقوقی چهار نظریه ارائه شده است: ۱. نظریه وکالت: وفق این نظریه نسبت مدیر به شخص حقوقی همان نسبت وکیل به موکل است با این تفاوت که برخی، مدیران را وکیل شرکا و برخی، آنان را وکیل شرکت می‌دانند. گفتنی است این نظریه خالی از ایراد نیست. چه اینکه در وکالت دو اراده وکیل و موکل وجود دارد، حال اینکه در مورد اشخاص حقوقی اراده‌ای جز تصمیم مدیران وجود ندارد؛ ۲. نظریه نمایندگی قانونی: برابر این دیدگاه، مدیران، نمایندگان قانونی شخص حقوقی بوده و لزومی ندارد که اصیل دارای اراده سالم و واجد اختیار انجام و وکالت باشد. ایراد وارده بر این نظریه از آن جهت است که در نمایندگی قانونی، نماینده نه توسط وکیل که توسط دادگاه یا به حکم قانون انتخاب می‌شود: در حالی که شخص حقوقی و سازمان مدیریت آن یک شخصیت است. به علاوه، نماینده قانونی توسط اصیل قابل عزل نیست و تا زمان حفظ شرایط قانونی جایگاه خود را از دست نمی‌دهد؛ در حالی که مدیران اشخاص حقوقی قابل عزل هستند؛ ۳. نظریه مدیران به عنوان کارگزار شخص حقوقی - مطابق این نظریه، مدیران جز کارگران و خدمه شخص حقوقی محسوب می‌شوند و شخص حقوقی کارفرمای آنان است؛ بنابراین مسئولیت شخص حقوقی در قبال اعمال خارج از حدود اختیارات مدیران، بر اساس نظریه مسئولیت ناشی از عمل دیگری قابل توجیه است. اشکالی که برخی حقوق‌دانان به این نظریه وارد کرده‌اند آن است که در مسئولیت شخص حقوقی در قبال اعمال کارگران با اثبات اینکه کارفرما تمام احتیاط لازم را به کار برده از مسئولیت مبری می‌شود، در حالی که شخص حقوقی تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند خود را در مقابل اشخاص ثالث از مسئولیت مبری کند؛ ۴. نظریه رکن بودن مدیران: مطابق این نظریه، اعمال، رفتار و حالات روحی مدیران به عنوان رکن شخص حقوقی اعمال، رفتار و حالات روحی خود شخص حقوقی محسوب می‌شود. با توجه به اینکه نظریه‌های وکالت و نمایندگی قانونی مدیران نمی‌توانند توجیه‌کننده مناسبی برای مسئولیت شخص حقوقی در قبال اعمال خارج از حدود اختیارات مدیران باشند و از طرفی چون نمی‌توان مدیران را خدمه شخص حقوقی دانست، نظریه رکن دانستن مدیران که آنان را جزئی از بدنه شخص حقوقی تلقی می‌کند جامع‌تر به نظر می‌رسد (نفرشی، ۱۳۹۵: ۱۶۸-۱۴۶).

3. Kent

با مسئولیت مطلق گسترش می‌دهد، موسع^۱ و از این حیث که فقط افعال و ترک افعال ارگان‌های حاکمه‌اش - هیئت‌مدیره و مدیرعامل - را به شخص حقوقی نسبت می‌دهد محدود به نظر می‌رسد.

این موضوع که آیا اقدام‌های همه مدیران در هر رده و مرتبه می‌تواند به حساب این اشخاص گذاشته خواهد شد یا نه موضوعی از همان ابتدا پر مناقشه بود. چندان‌که برخی، با تعبیری مضیق از نظریه شخصیت ثانوی، تنها اقدام‌های اشخاص کنترل‌کننده و تأثیرگذار یعنی مدیران مستقر در رأس سازمان را موجب تحقق این امر دانستند. به‌عنوان نمونه، در پرونده مشهور شرکت تسکو در انگلستان (سال ۱۹۷۱)، مجلس اعیان با این استدلال که مدیر یکی از هشتصد فروشگاه شرکت مورد بحث، در مرتبه رفیعی قرار ندارد، رأی دادگاه بدوی را در محکومیت شرکت به سبب عرضه کالا بیش‌تر از قیمت قانونی نقض کرد. به گمان این مرجع در هر شرکت یک کانون عصبی و مرکز فرمانی متشکل از مدیران وجود دارد که به اعتبار آن، قادر به ارتکاب هر جرمی و قبول هر نوع مسئولیت در برابر آن است (Field and Nico, 191:158). در کانادا نیز پیدایش نظریه شخصیت ثانوی با همین تعبیر غیر موسع همراه بود و اشخاص حقوقی تنها در قبال اندیشه‌ها و تدابیر کسانی که استحقاق اداره آن را داشتند، واجد مسئولیت شناخته شدند (Leigh, 1977: 252-255).

مدل موصوف برای مسئول شناختن اشخاص حقوقی کوچک در قبال ارتکاب جرم مناسب به نظر می‌رسد؛ زیرا مقام تحقیق در شناسایی مدیران متخلف به دلیل محدود بودنشان با دشواری چندانی روبرو نیست؛ اما در مورد اشخاص حقوقی بزرگ که بر پایه تقسیم‌کار شکل گرفته‌اند و بسیاری از تصمیم‌های روزمره‌شان را توسط مدیران متوسط اتخاذ می‌شود قضیه این‌گونه نیست و عدم تعقیب کیفری آن‌ها را در پی خواهد داشت. برخی از کشورهای کامن‌لا از جمله آمریکا، جهت برون رفت از این

۱. البته نسبت به دیدگاه اولیه حاکم بر مسئولیت نیابتی موسع‌تر است؛ والا اصل نمایندگی امروزی گسترش یافته و عموم جرائم مادی صرف و نیازمند عنصر روانی را پوشش داده است. نظریه مسئولیت مافوق و کارفرما که خاستگاه آن نظام حقوقی آمریکاست، بر پایه نظریه موسع نیابتی استوار شده است.

مشکل، مدل مسئولیت مافوق و کارفرما را جایگزین مدل شخصیت ثانوی کرده تا شخص حقوقی به خاطر اعمال مجرمانه هر یک از نمایندگان در چارچوب وظیفه استخدامی، مسئول شناخته شود. اما محاکم انگلیس و کانادا برای حل این دشواری با توسعه همان مدل شخصیت ثانوی، معیار «کارمند اداری، مدیریتی مسئول»^۱ را بدیل ضابطه مدیریت ارشد قرار دادند^۲ (Hefendehi, 2000: 290). رویکرد اخیر را می‌توان منطقی ارزیابی کرد؛ چراکه در برخی از اشخاص حقوقی گاه اعضای عهده‌دار مسئولیت می‌شوند که به‌رغم قرار نداشتن در رده نخست مدیریتی، تصمیم‌هایشان در تنزل یا ارتقای اعتبار آن‌ها در جامعه قابل‌انکار نیست. این معنا، در مورد مسئولان شعبه‌های شرکت‌های بزرگ که امکان سوءاستفاده از جایگاه و در نتیجه ارتکاب جرم به نام شرکت مادر برایشان فراهم است قابل‌درک‌تر است. اینکه مدل مسئولیت مافوق و کارفرما نیز از چه حسن‌ها و ضعف‌هایی برخوردار است در بند بعد معلوم خواهد شد.

۱-۲. مسئولیت مافوق و کارفرما^۳

به موجب این مدل که خاستگاه آن ایالات متحده آمریکا است هر شخص حقوقی به واسطه اقدام ناقض هنجار هر یک از نمایندگان‌اش مواجه با مسئولیت کیفری خواهد بود. مشروط بر اینکه، جرم در ارتباط با زمینه شغلی مرتکب و به قصد انتفاع شخص حقوقی باشد.^۴ در این خصوص، موافقت یا عدم موافقت پیشین شخص حقوقی در ارتکاب جرم خللی به مسئولیت‌اش وارد نخواهد کرد. پس اگر مدیر شخص حقوقی به

1. Responsible Officer

۲. در پرونده *Reyina v. st Lawrence corp* که در کشور کانادا مطرح شد قاضی Schroeder عنوان کرد: چنانچه موقعیت نماینده شرکت به گونه‌ای باشد که از نظر دادگاه او یک عضو کارآمد و حیاتی آن محسوب شده و در حوزه وظیفه‌اش همچون یک مدیر اثر بخش باشد، رفتار و قصد او، رفتار و قصد شرکت محسوب می‌شود؛ بنابراین رفتار او برای مسئولیت شرکت کافی خواهد بود (Leigh, 1997: 254).

3. Respondeat Doctrine

۴. در خصوص پرونده شرکت فگان (Fegan) بر همین اساس پذیرفته شد که شرکت به جهت اعمال و رفتاری که کارمندان خود که به هدف سود رساندن به شرکت و در حیطه وظیفه استخدامی مرتکب شده‌اند، مسئولیت کیفری دارند (Catargiu, 2013: 28).

رغم در اختیار داشتن دستورالعمل کلی مبنی بر عدم ارتکاب جرم آن را مرتکب شود، مانعی برای تعقیب کیفری شخص حقوقی را نخواهد بود. جز آنکه با برهانی متقن اثبات شود که شخص حقوقی کوشش‌هایی که باید را برای جلوگیری از نقض مقررات به کار بسته است (Catargiu, 2013: 28). در این صورت، هر شخص حقوقی خواهد توانست در پناه چنین دستورالعملی هر نوع مسئولیتی را از خود دفع کند. دادگاه‌های استرالیا نیز که تا مدت‌ها اجازه مدیران در انجام رفتار کارمندان را مورد توجه قرار نمی‌دادند، رویه خود را تغییر و اثبات اجازه مقام‌های مزبور یا کوشش لازم آنان در جلوگیری از تحقق رفتار مجرمانه را تحت شرایطی ضروری برشمردند (Catargiu, 2013: 29).

موضع اخیر، اهمیت خود را به خصوص در ساختار اشخاص حقوقی بزرگ که بعید نیست عضو یا عضوهایی از آن، خودسرانه و بدون اجازه کارفرمای خود مرتکب رفتار مجرمانه شوند بیش‌تر نمایان می‌سازد. به این نحو، ابتنای این نظریه، همانند تئوری مسئولیت نیابتی بر پایه اصل نمایندگی^۱ استوار است؛ با این تفاوت که به واسطه شمول آن نسبت به عموم جرائمی واجد یا فاقد عنصر معنوی از مفهوم نخستین مسئولیت نیابتی که تنها جرائم مادی - بی‌نیاز از اثبات عنصر معنوی - را شامل می‌شد، موسع‌تر است (Diskant, 2008: 135).

در مجموع، مسئولیت کیفری شخص حقوقی بر پایه اصل نمایندگی به نحو پیش‌گفته به ارتکاب رفتار مجرمانه در حیطة وظیفه استخدامی و به قصد نفع رساندن به شخص حقوقی مشروط شده است. در بر داشته‌های شروط مذکور عبارت است از: ۱. رتبه و درجه شغلی نماینده شخص حقوقی، فاقد اهمیت است؛ ۲. عملی که در چارچوب وظیفه استخدامی ولی بدون قصد منتفع ساختن شخص حقوقی صورت گیرد، برای آن ایجاد مسئولیت نمی‌کند؛ ۳. ضرورت ندارد که شخص حقوقی در عمل، منتفع شود. همین که مستخدم و کارمند از چنین قصدی برخوردار باشد، کفایت می‌کند. بنابراین، در حالتی که ارگان‌های شخص حقوقی از اعمال ضد قانونی مستخدم خود

آگاه‌اند و در عین حال هیچ اقدامی برای جلوگیری یا ارائه گزارش این تخلفات انجام نمی‌دهند، شخص حقوقی را مسئول می‌سازند. نتیجه بحث اینکه تئوری مسئولیت مافوق و کارفرما، همچون تئوری‌های مسئولیت نیابتی و شخصیت ثانوی، مسئولیت کیفری شخص حقوقی را بر پایه احراز تقصیر شخص یا اشخاص خاص استوار کرده است. حال آن‌که محتمل است که مسئولیت شخص حقوقی به جای نشت گرفتن از تقصیر یک فرد، از تقصیرهای به هم افزوده چند فرد سرچشمه گیرد. اینکه در این خصوص چه باید کرد موضوعی است در بند زیر بدان پرداخته خواهد شد.

۱-۳. مسئولیت مبتنی بر تقصیر جمعی^۱

صرف نظر از تفاوت‌های گفته شده، نقطه تلاقی سازوکارهای پیشین، احراز تقصیر تام از یک شخص حقیقی عضو و انتقال آن به شخص حقوقی است. نتیجه اینکه انتساب مسئولیت به اشخاص حقوقی در وضعیتی که تقصیر بین چند تن از اعضای آن‌ها تقسیم می‌شود از عهده آن‌ها ساقط است. هم‌چنین است حالتی که رکن مادی جرم را یک عضو و رکن روانی آن را عضو دیگر شکل دهد. نظام کیفری انگلستان برای فائق آمدن بر این معضل، به مدل مسئولیت مبتنی بر تقصیر جمعی متوسل شد. اعتقاد بر این بود که می‌توان از رهگذر تجمیع مؤلفه‌های مزبور از جمله ترکیب رکن‌های مادی و روانی کارمندان صاحب نقش مسئولیت را متوجه اشخاص حقوقی صاحب نفع کرد. وگرنه، آن‌ها خواهند توانست از طریق توزیع فعالیت‌های خود بین حوزه‌های مختلف و توسل به سیستم تقسیم کار، در قبال بزه‌های صورت گرفته از طرف اعضا- به نام و در راستای منافعشان- خود را مصون از تعقیب کنند. به این ترتیب باید گفت: مدل تقصیر جمعی نه در مقام نقض مدل‌های پیش گفته، بلکه در تکمیل آن‌ها برآمده است. پس در وضعیتی که دادگاه احراز کند مجموعه اطلاعات، اعمال و آگاهی‌های مدیران و کارکنان، دال بر تحقق رکن‌های جرم دارد، خواهد توانست آن‌ها

را به حساب شخص حقوقی منظور و محکومش کند (Bihain & Masset, 2010: 2-4). بر این مبنا، در پرونده‌ای که در سال ۱۹۸۷ در محاکم ایالات متحده مورد بررسی قرار گرفت، دادگاه استیناف محکومیت بانکی را که متهم به قصور در ثبت و گزارش راجع به معاملات ده هزار دلار یا بیشتر مشتریان بود، ابرام کرد. این مرجع، در حکم خود بیان داشت: «آگاهی جمعی در این زمینه کافی است، زیرا شرکت (بانک) با تقسیم وظایف و فعالیت‌های خود بین واحدهای مختلف، در عمل، به تقسیم آگاهی‌ها و اطلاعات خود بین کارکنان مربوط اقدام کرده است» (Pinto & Evanse, 2008: 221). دادگاه رسیدگی‌کننده به پرونده شرکت حساب داری شورت، اتهام شرکت را دایر بر ارائه گزارش‌های جعلی و دروغین - راجع به میزان درآمدی که اساس محاسبه مالیات بود - را محرز و در واکنش به ادعای وکیل شرکت دال بر ارتکاب ناآگاهانه این اعمال توسط یکی از کارمندان شرکت مورد بحث اظهار داشت: در انتساب جرم به چنین شخص حقوقی، آنچه حائز اهمیت می‌نماید، احراز «قصد جمعی در صدور گواهی و تصدیق گزارش کاذب در مورد میزان درآمد است». اینکه جرم، توسط یکی از کارمندان قصد و توسط دیگری انجام یافته است، فاقد اهمیت است (حسینی، ۱۳۸۹: ۷۶-۸۰؛ اشتیاق، ۱۳۸۶: ۱۹۸-۱۹۶).

در نظام کیفری استرالیا نیز انتساب مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی بر اساس تقصیر جمعی، به تشخیص قاضی بر اساس اوضاع و احوال پرونده واگذار شده است. به عنوان مثال در قضیه استرالیایی شرکت براملس علیه کری^۱ اعتقاد بر این بود که اگر کارمند (الف) در مورد مسئله X اطلاعاتی به دست آورده باشد و کارمند (ب) اطلاعاتی در مورد y؛ شرکت مورد نظر هم از X و هم از Y مطلع خواهد بود و این همان دانش جمعی قابل انتساب به شرکت خواهد بود. از این رو بعید نیست که حتی اگر کارمند (الف) بازنشسته شود، شرکت را دارای آگاهی پیوسته و مستمری از X قلمداد کنیم (Wong, 2012: 22). کلاف و مولهرن^۲ نیز در پرونده E1 AJOU با تفکری مشابه بیان

1. Brambles Holding Ltd V Carey, 1976
2. Clough and Mulhern

می‌دارند: یک شرکت نمی‌تواند با خلاص شدن از دست مردم از شر اطلاعات نیز خلاص شود. قاضی جلسه دادرسی (میلر جی)^۱ نیز با همین بنای فکری اظهار می‌کند: شرکت باید مسئول نتایج و عواقب اقدام‌ها و اطلاعات ترکیبی کارمندی‌های خود باشد. بدون تردید چنین سازوکاری محرک مقام‌های کنترل‌کننده شرکت به ترکیب و متناسب کردن اطلاعات،^۲ نظارت و مراقبت افزون‌تر نسبت کارمندی‌های تحت امر و همچنین ایجاد یک سیستم ارتباطی مناسب با آن‌ها جهت جلوگیری از نقض قانون خواهد بود (Brickey, 1995: 46-47).

با همه این‌ها، نظریه موصوف با ایرادهای چندی رو به رو است. از جمله اینکه به‌طور قاطع نمی‌توان نتیجه گرفت که به‌طور قطع، از ترکیب اقدام‌های کارمندی‌های مختلفی چون (الف)، (ب)، (ج) و (د) مقصود شخص حقوقی منعکس می‌شود، زیرا ممکن است این گروه، برخلاف سیاست و خط‌مشی قانون‌مدار شخص حقوقی رفتار کرده باشند. در این حالت، نقض مقرره‌های کیفری از جانب جمع مزبور نه در جهت منافع شخص حقوقی که در جهت منافع گروه خاصی بوده است. تصور کنید یک شرکت کشتی‌رانی که همواره به مقرره‌ها و ضابطه‌ها پایبندی نشان داده است، به پرسنل کشتی خود که عازم سفر دریایی است، تأکید و تصریح بر عدم هرگونه تخلف کند؛ اما مجموعه‌ای از خدمه اعم از: افسر ارشد، کاپیتان، ملوان و دیگران به‌صورت جمعی تصمیم به صید غیرمجاز، قاچاق مهاجر و یا هر تخلف دیگری گرفته و آن را مرتکب می‌شوند. بدیهی است که این شکل از خطای جمعی نمی‌تواند برابر با خطای شخص حقوقی انگاشته شود. ضعف نظریه مسئولیت جمعی از این‌روست که همچون نظریه‌های نیابتی، مسئولیت مافوق و کارفرما و شخصیت ثانوی، تمرکز بر رفتار اعضای شخص حقوقی - هرچند به‌صورت گروهی - را یگانه طریق احراز تقصیر آن می‌داند.

1. Miller J

۲. منظور این است که ممکن است که اشخاص حقوقی بزرگ جهت گریز از مسئولیت کیفری همراه با ایجاد حوزه‌های متعدد به فصل‌بندی اطلاعات نیز دست بزنند؛ به‌طوری که هیچ‌کس اطلاعات کامل نداشته باشد و به این شکل، مسئولیت مافوق و کارفرما را خنثی و خود را محکومیت برهانند. بر این اساس نظریه دانش جمعی سازوکار مناسبی است جهت توسعه مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی به ماورای مسئولیت سنتی مافوق و کارفرما و ممانعت از گریز آن‌ها از این مسئولیت در شرایط موصوف.

این به آن معنی است که این نظریه، هنوز تا شناسایی شخص حقوقی به عنوان موجودی مستقل و فراتر از اعضایش هنوز فاصله دارد. وانگهی، تمرکز این نظریه بر افعال و حالت‌های روانی مدیران ارشد شخص حقوقی، معنایی جز رجعت به نظریه برابر انگاری ندارد. حتی، با مکلف کردن قاضی به شناسایی چند فرد هدایت‌گر و تجمیع دانش‌ها و حالت‌های ذهنی آن‌ها، طریق احراز تقصیر و در نتیجه انتساب مسئولیت به شخص حقوقی را برای او دشوارتر می‌کند.

هم‌چنین، این انتظار از قاضی رسیدگی‌کننده که می‌بایست از شیوه هم‌افزایی دانش‌ها و تقصیرهای ناکامل، مثل ترکیب کردن درصدی از دانش (الف) با درصدی از دانش (ب) و... یا ضمیمه کردن رفتار (الف) با دانش (ب) و... ارکان جرم منتسب به شخص حقوقی را استخراج و به مسئولیتش رأی دهد، بسیار دشوار و گاه غیرممکن است. این شکل از مسئولیت در واقع، بیش از آن‌که مخلوق قواعد حقوق کیفری عمومی باشد، معلول مصلحت سنجی‌های اجتماعی است. ابهام ناظر به تجمیع دانش‌های جزئی افراد و انتساب آن به شخص حقوقی در جرائم نیازمند رکن روانی، خاصه جرائم عمدی پررنگ‌تر است. زمانی که فرد (الف) و فرد (ب)، هیچ‌کدام علم و دانش کافی ندارند، معلوم نیست که به چه ترتیب، از هم‌افزایی دانش آن‌ها رکن روانی جرم قابل انتساب به شخص حقوقی فعلیت می‌یابد؟ علاوه بر این‌ها، این نظریه به سطح اعتبار اطلاعات کارمندی رده‌بالا و پایین شخص حقوقی توجهی ندارد؛ حال آن‌که نمی‌توان انکار کرد که ارزش اطلاعات مدیر میانی، بیش از کارمند معمولی و اعتبار دانسته‌های یک مدیر ارشد، فراتر از دانسته‌های مدیر میانی است. به‌طور کلی این مدل، فاقد راهکار ملموس و عینی برای نحوه تلفیق دانش‌ها و اطلاعات کسب است و به‌ویژه، معلوم نمی‌کند که در یک شخص حقوقی دارای هزاران پرسنل، چنین تجمیعی آیا اساساً ممکن است؟

۱-۴. مسئولیت ناشی از تقصیر در واکنش^۱

تقیب اخلاقی رفتار اشخاص حقوقی که زیرکانه و با اتخاذ سیاست تلویحی، در برابر اعمال نقض قانون و فعالیت‌های خطرآفرین کارمندان و خدمه خود، موضع انفعالی پیشه کرده و در عمل، آن‌ها را تهییج به این امر می‌کنند، موضوعی است که مورد تبیین مدل مسئولیت مذکور قرار گرفته است. با احراز این وضعیت، دادگاه بدون قرار گرفتن در تنگنای زمانی، این فرصت را خواهد یافت که تقصیر شخص حقوقی - عدم اتخاذ تدبیرهای پیشگیرانه برای جلوگیری از تکرار جرم و هم‌چنین، اهمال در جبران صدمات و خسارات وارده به بزه‌دیده و جامعه - را پس از وقوع جرم توسط یک یا چند پرسنل تحت امر، مبنای محکومیتش قرار دهد. بدیهی است که در این پرتو، دقت در پیش‌بینی ضمانت اجراهای قابل اعمال در حق اشخاص حقوقی این‌چنینی، برای تأمین هدف‌های مجازات، به‌خصوص اصلاح، اهمیتی مضاعف خواهد یافت. چندان‌که برای مثال، دادگاه پس از وقوف بر وقوع جرمی مانند آلوده کردن محیط زیست توسط یک شرکت نفتی خواهد توانست در ابتدا، از او تعهد گیرد تا در یک محدوده زمانی معین، سیستم‌های خود را به‌منظور کاهش آلودگی محیط، بازسازی و دست‌خوش تحول کند. اگر شخص حقوقی در پایان مهلت مقرر، تعهد خود را انجام داد، واکنش دیگری در انتظارش نخواهد بود؛ وگرنه، تعقیب کیفی آن آغاز و مجازات بازدارنده‌ای مثل جزای نقدی و ناتوان‌کننده‌ای مانند توقف فعالیت، در مورد آن به اجرا گذاشته می‌شود (Fiss, 1990: 252-256).^۲

دیگر اینکه چون راهبرد تقصیر در واکنش، با عدول از دکتترین «تقصیر مقدم بر

1. Relative Fault Doctrine

۲. در خصوص تقصیر واکنش می‌توان به شرکت لاستیک‌سازی مستر در استرالیا به نام Fire stone اشاره کرد. اتهام این شرکت، فروش لاستیک‌های غیراستاندارد و خطرناک بود. با این همه در سیاست‌های شرکت علی‌الظاهر قوانین مراعات شده بود و دلیلی بر نقض آن‌ها مشاهده نمی‌شد. همچنین تحقیقات نشان نمی‌داد که مدیری از شرکت در فروش لاستیک خطرناک مصر است؛ اما به رغم این، از قصور شرکت در واکنش نیست به این خطا و موضع انفعالی شرکت در جبران خسارات به بار آمده در چارچوب زمانی معقول که مؤید غفلت و مسامحه غیرقابل پذیرش است احراز مسئولیت آن مسیر است (Fisse, 1990, P:252- 256).

جرم» و گرایش به ساده‌سازی فرآیند کیفری، ضریب انتساب تقصیر به اشخاص حقوقی را افزایش می‌دهد، حتی اگر نتوان فرد معینی از سازمان را به عنوان مقصر شناسایی کرد و یا بر فرض شناسایی، در رتبه‌ای نباشد که به موجب مدل‌ها و دکترین‌های دیگر بتوان رفتار او را به شخص حقوقی معطوف کرد، مسئولیت کیفری شخص حقوقی به قوت خود باقی و تحت الشعاع این خلاء قرار نخواهد گرفت.

با این همه، برخی در مقام نقد این رویکرد گفته‌اند: عدول از مدل تقصیر مقدم یا هم‌زمان با رکن مادی جرم و استخراج رکن معنوی مرتبط، از رهگذر تعلل واکنش شخص حقوقی نسبت به جرمی که واقع شده است، حقوق کیفری را از سیطره اصول عمومی خارج و بدان، حالتی تصنعی می‌بخشد، زیرا واکنش بعد از جرم، چه از سوی شخص حقیقی و چه از سوی شخص حقوقی، مقوله‌ای جداست که حداکثر می‌توان به عنوان جرمی خاص و مستقل و نه به عنوان رکنی از جرم پیش‌تر واقع شده، منظور شود. همان‌گونه که پشیمانی پس از ارتکاب جرم نمی‌تواند رکن معنوی فاعل را زائل کند، صرف قصور در واکنش به اعمال ارتكابی و ترمیم خسارت‌ها و لطمه‌های وارد شده نیز نمی‌تواند مؤید رکن معنوی او باشد. بدین‌سان، ساده‌سازی فرآیند انتساب مسئولیت کیفری شخص حقوقی به بهانه دشواری اثبات تقصیر او از طریق اصول شناخته شده، موجه نمی‌نماید. با این وجود، نباید پنداشت که قصور شخص حقوقی در واکنش مناسب به نقض مقررات عاری از هر ارزش قضایی است. احراز این موضوع به ضمیمه سایر شواهد و قرائن خواهد توانست مقام قضایی را در کشف واقع رهنمون سازد.

۱-۵. مسئولیت مبتنی بر قدرت و پذیرش^۱

ره‌آورد مدل‌های شخصیت ثانوی و مسئولیت مافوق و کارفرما به ترتیب، تضییق و توسیع فراتر از واقع مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی است. محدودیت دکترین نخست از آن‌روست که فقط رفتارها و حالات نفسانی مدیران اصلی یا کارکنان

عالی‌رتبه را به حساب شخص حقوقی منظور می‌کند. گسترش نامعقول دکترین اخیر هم از این حیث است که جرم ارتكابی هریک از کارمندان را ولو به طور مستقل و خودسرانه، به صرف تحقق دو شرط قصد منتفع ساختن شخص حقوقی و اقدام در محدوده خدمت، به آن شخص منتسب می‌کند. حال آن‌که نمی‌توان نتیجه گرفت که در همه حال بین انتفاع شخص حقوقی و رضایتش بر تحقق جرم ملازمه برقرار است. چه بسا کارمند خاطی، منع شخص حقوقی مبنی بر قانون‌مداری اقدام و آن را منتفع ساخته باشد.

ضرورت توسعه منطقی دکترین شخصیت ثانوی از یک طرف و لزوم فرو کاستن از گستره غیرعقلانی مسئولیت مافوق و کارفرما از طرف دیگر، اهمیت دکترین قدرت و پذیرش که شیوه میانه را برای در میانه این دو سازوکار اتخاذ کرده است تقویت می‌کند. نظام حقوقی هلند با این نگاه، ضمن عدم اعتنا به تفکیک رسمی بین کارکنان از جهت جایگاه شغلی، رفتار مجرمانه پرسنل خاطی را مایه مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی متبوع پنداشته است؛ مشروط بر اینکه: ۱. فعل یا ترک فعل، منتسب یکی از کارکنان شخص حقوقی باشد؛ ۲. فعل یا ترک فعل، بخشی از فعالیت‌های عادی و روزمره شخص حقوقی باشد؛ ۳. شخص حقوقی، از رفتار مجرمانه، سود ببرد و ۴. رفتار مجرمانه، تحت کنترل و سلطه شخص حقوقی قرار داشته باشد. بر این اساس، قصور شخص حقوقی در اتخاذ تدبیرهای مقتضی جلوگیری کننده از بروز جرم، به مفهوم پذیرش آن خواهد بود (Keulen & Gritter, 2010: 8-9). با این‌همه، شرط اخیر ابزار مؤثری به نام دفاع کوشش لازم را در اختیار شخص حقوقی قرار می‌دهد تا با اثبات و استناد بدان، از مسئولیت کیفری و پیامدش به دور باشد (Field, 1991:163).

نمود مدل قدرت و پذیرش را می‌توان در سال ۱۹۸۱ و در پرونده شرکت Kabeljauw مشاهده کرد. اتهام شرکت مذکور صید غیرمجاز از دریا بود. این شخص حقوقی، دارای کشتی‌های صیادی متعددی بود که یکی از آن‌ها اقدام به نقض قواعد و مقررات ناظر به صیادی می‌کند. با این وجود، وکیل شرکت با اثبات این نکته که موکلش کشتی مورد بحث را تنها به منظور صید تجهیز و روانه دریا کرده است و از

نیت خدمه خاطی کم‌ترین اطلاعی نداشته، موجب تبرئه آن در دادگاه نخستین می‌شود. دادگاه تجدیدنظر نیز با احراز اینکه شخص حقوقی مورد نظر قدرت کشف و ممانعت از تخلف کشتی مزبور را نداشته است، او را از مسئولیت مبرا و رأی دادگاه نخستین را ابرام کرد. به این ترتیب، آنچه باعث اقناع دادگاه‌های عالی و تالی نسبت به بی‌گناهی شرکت مورد اشاره شد، نه صرف کسب سود از بابت تخطی خدمه که عدم قدرتش بر ممانعت از این واقعه و نیز عدم پذیرش آن بود (Field, 1991:164). اضافه می‌کند که عدم قدرت بر ممانعت از حادثه، زمانی پذیرفتنی می‌کند که شخص حقوقی، تمام تلاش خود را پیرامون نظارت بر اعمال کارمندان کرده باشد؛ وگرنه، صرف عدم آگاهی، بر فرض اثبات هم نمی‌تواند از آن رفع مسئولیت کند.^۱

از طرفی، چه بسا شخص حقوقی به رغم وجود دلیلی متقن مبنی بر آگاهی از نقض قانون از سوی کارمندان خود، مسئول شناخته نشود؛ مشروط بر اینکه برهان قانع‌کننده‌ای مبنی بر نداشتن قدرت جلوگیری از آن فراروی دادگاه قرار دهد. به همین ترتیب، کد کیفری سال ۱۹۹۵ فدرال استرالیا اثبات کوشش لازم از شخص حقوقی به منظور ممانعت از رفتار نماینده متخلف را برای رفع مسئولیتش مؤثر دانسته است (Clough, 2004: 176). نظام کیفری انگلستان نیز با بیانی مشابه در پرونده تسکو اشعار داشت: ادعای شرکت مبنی بر کوشش زمانی پذیرفتنی است؛ مشروط بر اینکه ثابت کند، در ممانعت از ارتکاب جرم، کلیه اقدام‌های معقول و قابل انتظار را معمول داشته است.^۲

۱. بر همین اساس در خصوص حادثه‌ای که در سال ۱۹۷۶ در بیمارستانی رخ داد، دادگاه در مقابل ادعای مدیریت بیمارستان مبنی بر اینکه کاملاً از فعالیت‌های روزمره بیمارستان ناآگاه بوده است، استدلال کرد که مدیریت این مجموعه می‌بایست از این نوع فعالیت‌ها مطلع می‌بود و برنامه‌های خود را در جهت اطلاع و آگاهی از آن‌ها تنظیم کرد. دادگاه با همین استدلال، اتهام وارده بر بیمارستان تحت عنوان آدم‌کشی مبتنی بر مسامحه (Negligent Homicide) را پذیرفت. لازم به توضیح است علت این حادثه مرگ بار، استفاده بیمارستان از یک دستگاه بی‌هوش کننده فرسوده‌ای بوده است که در حین عمل جراحی که مجراهای بدن بیمار به اشتباه به هم پیوند زده شدند، هیچ‌گونه صدا و علائم اخطار کننده‌ای از خود بروز نداد (Field, 1991:165).

۲. همان‌گونه که در صفحات قبل گفته شد، شرکت بزرگ تسکو دارای هشتصد سوپر مارکت بود که یکی از فروشگاه‌های آن اقدام به فروش اجناس بیشتر از قیمت قانونی می‌کرد که درنهایت، اتهام این شرکت در این مورد پذیرش دادگاه قرار گرفت

این چنین است که کارفرمایان اعم از حقیقی یا حقوقی، موقعی مبرا از مسئولیت خواهند بود که موازنه میان میزان خطری که از مجرای فعالیت‌هایشان ایجاد شده و هزینه‌های پرداختی برای ممانعت از وقوع آن را به‌وضوح اثبات کنند. اهمیت این رویکرد در دوسویه بودن آن است، زیرا از یک بُعد با توسعه منطقی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، به دفاع حداکثری از جامعه در برابر هنجارشکنی‌های آن‌ها و لو از مجرای رفتار پرسنل غیر مدیر می‌پردازد و از بُعد دیگر، دادگاه‌ها را ملزم به اعتنا به دفاعیه‌های این اشخاص به شرح مزبور و تبرئه‌شان در صورت احراز می‌کند. با این همه، از این حیث که با طرح مسئله رابطه استناد از جمله تلازم بین فعل یا ترک فعل با نتیجه، بین بحث‌های ناظر به ثبوت مسئولیت و اثبات آن، خلط کرده است مواجهه با انتقاد است (Matthews, 2008, 105-106).

۲. مدل مسئولیت مستقیم (سازمانی)^۱

دکترین‌های پیش‌گفته، برای حالتی که خاستگاه تقصیر، نه در وجود فرد یا افرادی معدود که در سیاست، شیوه مدیریت و مهم‌تر از همه، در فرهنگ حاکم بر شخص حقوقی نهفته بود سخنی برای گفتن نداشت. نظام‌های کیفری چون انگلستان برای برون رفت از این بن‌بست، از مدل غیر مسبوق به سابقه‌ای به نام مسئولیت سازمانی استفاده و به‌توجه آزمایش بردند (Corporate Manslaughter and Corporate Homicide Act 2007). در این چارچوب، جایی که تحقیق‌های صورت گرفته، آشکارکننده خطای سازمانی و نه شخصی است، مسئول دانستن شخص حقوقی و تحمیل مجازات بر آن با منعی مواجه نیست (Harding, 2007: 111). شورای اروپا نیز در تدوین اصول راهنمای خود (سال ۱۹۸۸) با اعتقاد به همین مطلب تصریح کرده است: الف. مسئولیت کیفری شرکت‌ها می‌بایست بدون توجه به اینکه آیا می‌توان یک شخص حقیقی را (به‌عنوان مقصر) شناسایی کرد، تحمیل شود؛ ب. مسئولیت کمپانی و شرکت تجاری باید مسئولیتی علاوه

و دفاع آن مبنی بر اینکه شعبه مربوطه خودسرانه اقدام به افزایش قیمت کرده است مؤثر واقع نشد (Tesco supermarket v. Nattras, 1971, Ac153).

1. Direct/Organizational Responsibility

بر مسئولیت اداری- مدیریتی هر فردی باشد (Criminal Low Convention On Corruption). بدیهی است که اگر در شکل‌گیری جرم، هم سیستم قصور داشته باشد و هم فرد، مسئولیت کیفری شخص حقوقی، نافی مسئولیت کیفری شخص حقیقی نیست. هم‌چنین است، عکس این قضیه (اشتیاق، ۱۳۸۵: ۲۰۱-۱۹۸).

به این نحو، مدل مسئولیت سازمانی با داشتن بیش‌ترین انطباق با ساختار اشخاص حقوقی بزرگ و برخوردار از مدیریت توزیع شده و غیرهسته‌ای، نارسایی‌های مدل‌های مسئولیت‌های پیش‌گفته را در انتساب مسئولیت به آن‌ها آنجا که موجب جرم، نه خطای فردی که خطای سیستمی است از میان برد. در پاسخ به اینکه مقام قضایی به چه شکل خواهد توانست به خطای سیستمی و فرهنگ جرم‌زا پی برد، باید گفت: مذاقه در اساس‌نامه، مرام‌نامه، شرکت‌نامه، مصوبه‌های مجمع‌های عمومی یا هیئت مدیره و قصور در واکنش نسبت به تخلف‌های پیشین اعضا و کارکنان کمک مؤثری به این امر خواهد کرد (حسنی، ۱۳۸۹: ۱۶۹-۱۶۸).

مجموعه قوانین کیفری ۱۹۹۵ استرالیا^۱ هم با گرایش به این سو، از روش‌های سنتی حاکم بر حقوق کیفری عبور و اشخاص حقوقی زیان‌زننده را مستقل از اعضا و بر مبنای فرهنگ و رویه مولد جرم، شایسته سرزنش و سزاوار مجازات شناخته است. به همین نحو، مجموعه قوانین کیفری ۲۰۰۲ سرزمین مرکزی^۲ با تأیید این نوع نگرش، اثبات اینکه شرکت اجازه یا اختیار جرم را داده است را درگرو احراز این نکته کرده که فرهنگ شکل گرفته، وقوع تخلف و نقض قانون هدایت، تشویق یا دست کم، مورد چشم‌پوشی قرار گرفته است قانون اصلاح جرائم (قتل غیر عمد صنعتی) سال ۲۰۰۳^۳ در هنگامه تصویب، با اتمام به این نکته به نقطه عطفی در نظام کیفری این کشور تبدیل شد (Wheelwright, 2005: 244).

قانون قتل غیر عمد و آدم‌کشی ۲۰۰۷ بریتانیا هم با عدم مقاومت در برابر این واقعیت، اشخاص حقوقی را از هر نوع سیاست‌گذاری که ثمره آن به مخاطره افکندن

1. Criminal Code Act 1995 (Cth)
2. Criminal Code 2002 (Act), 550
3. Crime (Industrial Manslaughter) Amemdment Act 2003.

سلامت جسمی و جانی کارمندان و شهروندان باشد، بر حذر داشته است. برابر این قانون، چنانچه قصور سازمان یافته شخص حقوقی در عدم تأمین امنیت کارگاه، کاستی در صحت خدمات و کیفیت کالا بر قاضی پرونده آشکار شود مسئولیتش قطعی و غیرقابل اجتناب خواهد بود؛ بی آن‌که در این میان احراز تقصیر فردی در درجه نخست اهمیت قرار داشته باشد.^۱ مثل اینکه انفجار گاز و کشته شدن ساکنان خانه‌ای بر اثر نصب سیستم ایمنی ارزان قیمت و کم کیفیت از سوی مأمور، مربوط به سیاست شرکت دایر بر کاهش هزینه‌ها و افزایش منافع بوده باشد. یا اینکه خواب آلودگی راننده کامیونی که منجر به ایجاد حادثه مرگ باری شده است ریشه در الزام وی به انجام کار طولانی از سوی شرکت کارفرما به هدف کسب سود و منفعت افزون‌تر داشته باشد (Matthews, 2007: 58-62).

علاوه بر مطالعه اساسنامه و مصوبه‌های مراجع مربوط، مذاقه در شیوه عملی توزیع تکالیف و مسئولیت‌ها بین پرسنل و نحوه ارائه خدمات، حمل و نقل اتخاذ و رعایت بهداشت نیز می‌تواند به کشف فرهنگ سازمانی شخص حقوقی از جانب مقام تحقیق کمک کند. در مورد اشخاص حقوقی گسترده نیز به طور معمول، تأمل در رویکرد عملی و مشترک قسمت‌ها و بخش‌های مختلف، سیاست و فرهنگ سازمانی آن‌ها را هویدا خواهد کرد. در حالتی هم که سیاست دوگانه مزبور در تعارض با

۱. در این قسمت خالی از اهمیت نیست که به قضیه شرکت ژئوتکنیک کاست ولد^۱ که بر اساس قانون مذکور مسئول شناخته شد، اشاره شود. در سپتامبر ۲۰۰۸ یکی از کارمندان ساده شرکت به نام الکساندر رایت درحالی‌که به تنهایی مشغول نمونه‌برداری از خاک بود، بر اثر فروریختن کانال و اختناق ناشی از آن به طرز دردناکی درگذشت. تحقیقات به عمل آمده مسامحه فاحش شرکت و یکی از مدیرهای آن به نام پیتر استون را در این واقعه اثبات کرد. علاوه بر اتهام قتل غیر عمد، نقض قوانین مربوط به امنیت و بهداشت نیز به شرکت و مدیر نسبت داده شد و بر این اساس کیفرخواست صادر و دادرسی در فوریه ۲۰۱۰ در دادگاه سلطنتی وینچستر صورت پذیرفت. کسالت مدیر جلسه دادگاه را یک بار به تأخیر انداخت؛ اما ادامه بیماری وی هیچ‌گاه مانع ادامه دادرسی و رسیدگی به اتهام شخص حقوقی نشد که این امر اعتقاد دادگاه را به غیر اشتقاقی بودن مسئولیت کیفری شخص مزبور می‌رساند. از جمله نکات مهم مندرج در کیفرخواست دادستان عمق کانال بود؛ از این حیث که با توجه به معیار استانداردهای صنعتی، چنین کانالی نمی‌بایست عمقی بیش از یک متر و دوپست سانتیمتر داشته باشد. هیئت منصفه نیز نسبت به فراتر از استاندارد بودن و خطرناکی کانال حفرشده، اذعان شد و بر این اساس در پانزدهم فوریه ۲۰۱۱ به اتفاق آرا شرکت را گناهکار شناخت. دادگاه نیز در هفدهم فوریه ۲۰۱۱ بر همین اساس شرکت را به ۳۸۵۰۰۰ دلار جریمه محکوم کرد. تجدیدنظرخواهی شرکت نیز ره به جایی نبرد و دادگاه تجدیدنظر حکم دادگاه نخستین را ابرام کرد (Bastable, 2011: 238).

یکدیگر قرار گرفته باشند، سیاست شخص حقوقی همان است که در عمل جاری است. آخر اینکه گاه سیاست شخص حقوقی نه به نحو صریح بلکه به صورت ضمنی، محرک و مشوق کارمندان خود به نقض قانون است. در این صورت نیز شخص حقوقی گریزی از مسئولیت نخواهد داشت.^۱ هم‌چنین، چه بسا شخص حقوقی بدون در پیش گرفتن سیاست‌های صریح و ضمنی برای نقض قانون، از طریق اتخاذ موضع انفعالی، ترغیب‌کننده اعضا به ارتکاب تخلف شود. اینکه آیا در حالت اخیر نیز شخص حقوقی می‌تواند در معرض مسئولیت قرار خواهد گرفت یا نه، در قسمت (۴-۱) از بند نخست این نوشتار در شرح مدل مسئولیت ناشی از تقصیر در واکنش بدان پاسخ داده شد.

۳. مدل مسئولیت مورد نظر نظام حقوقی ایران

با توجه به حکم ماده (۱۴۳) قانون مجازات اسلامی که مسئولیت کیفری شخص حقوقی را منوط به ارتکاب جرم از سوی نماینده قانونی شخص حقوقی به نام یا در راستای منافع آن کرده است، این‌چنین به نظر می‌رسد که مدل مسئولیت انتخاب‌شده، با نسخه مسئولیت شخصیت قانونی یا برابر انگاری انگلستان قرابت بیش‌تری داشته باشد تا دیگر مدل‌ها به‌ویژه مسئولیت مافوق و کارفرمای آمریکا یا فرانسه،^۲ زیرا انتساب جرم به اشخاص حقوقی نه به واسطه به اعتبار رفتار عضو اثرگذاری چون نماینده قانونی و نه همه

۱. اشاره به پرونده شرکت T.I.M.E-D.C.Inc در ایالت متحده آمریکا خالی از اهمیت نیست. محتویات این پرونده حاکی از تخلف ضمنی و زیرکانه این شرکت از قانون تجارت بین ایالات (Interstate commerce Act) بود. این قانون رانندگی وسیله نقلیه را به هنگام بیماری صریحاً ممنوع کرده است. شرکت مورد بحث نیز به طور صریح این قانون را نقض نکرده بود. بلکه به هدف جلوگیری از شیوع غیبت‌های غیرضروری رانندگان، سیاستی را پیشه کرد که به طور ضمنی قانون مذکور را نقض می‌کرد. به این نحو که برای رانندگانی که در محل کار حضور به هم نمی‌رساندند، غیبت موجه منظور می‌کند؛ مگر آن‌که در اسرع وقت و فوری گواهی پزشکی دال بر بیماری خود را به شرکت ارائه می‌کردند. عدم شفافیت و عدم صراحت اعلام سیاست شرکت به رانندگان مبنی بر اینکه با ارائه گواهی پزشکی غیبت غیرموجه آنان رفع خواهد شد، موجب شد که بسیاری از رانندگان از ترس اخراج شدن، به رغم اینکه بیمار می‌شدند بر سر کار خود حاضر شوند. در واقع شرکت مزبور با اتخاذ یک سیاست مبهم و گیج‌کننده رانندگان خود را وادار به حضور در محل کار می‌کرد (Foerchler, 1990: 1305).

۲. جهت مطالعه در خصوص مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق فرانسه بنگرید به: (فرج‌الهی، ۱۳۸۸: ۱۴۲-۵۰؛ روح‌الامینی، ۱۳۸۷: ۱۴۶-۱۴۰؛ یوسفیان شوردلی، ۱۳۹۰: ۳۹۴-۳۹۲).

اعضا ممکن دانسته شده است. البته این به معنای عدم تفاوت بین این دو سیستم نیست؛ چراکه، در نظام حقوقی انگلستان به شرحی که گذشت، مسئولیت شخص حقوقی به رفتار مدیران برجسته آن منوط شده است. حال آن‌که در نظام حقوقی ایران با عدم تمیز بین مرتبه مدیران، جرائم انجام یافته توسط آن‌ها تحت شرایط مندرج در ماده مورد اشاره، به شخص حقوقی منتسب و باعث مسئولیتش شده است. وجه تفاوت بین مدل آمریکایی مسئولیت مافوق و کارفرما با این نگرش نیز آن است که در قانون جزای نمونه این کشور بین جرائم و اشخاصی که رفتار مجرمانه آن‌ها قابل انتساب به اشخاص حقوقی است، تفکیک صورت گرفته است؛ به این منظور که انتساب جرائمی واقعی (نیازمند رکن روانی) از طریق رفتار اعضای بلندپایه و انتساب جرائم با طبع انضباطی (با مسئولیت مطلق) از طریق رفتار عموم کارکن‌ها به شخص حقوقی ممکن شود.

از حیث مطالعه موردی در رویه قضایی ایران هم می‌توان به دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۲۶۴۱۵۰۱۳۸۶ از پرونده کلاسه ۹۳۰۹۹۸۲۶۶۴۳۴۰۲۱۷۸ شعبه ۱۰۵ دادگاه کیفری دو کرج اشاره کرد که به موجب آن، یک شرکت ساختمانی و یک شرکت تعاونی مسکن به سبب دریافت وجه از شهروندی با توسل به مانورهای متقلبانه‌ای چون تبلیغ‌های دروغین و اغفال‌کننده در سطح شهر از طریق مدیران عامل خود، به استناد ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشا، اختلاس و کلاهبرداری مصوب سال ۱۳۶۷، کلاه‌بردار تلقی و به استناد ماده (۱۴۳)، واجد مسئولیت کیفری شناخته شدند. در نهایت، آن‌ها به استناد ماده (۲۰) و (۲۱) قانون مجازات اسلامی به جزای نقدی معادل دو برابر مبلغ تصاحب شده و انتشار حکم محکومیت در روزنامه کثیرالانتشار محکوم شدند. به اضافه، دادگاه، با تصریح بر اینکه مسئولیت کیفری شرکت‌های مورد اشاره، غیر مستقیم و فرع بر بزه‌کاری مدیرانشان است، هریک از این دو شخص حقیقی را به چهار سال حبس و پرداخت جزای نقدی (دو میلیارد و دو بیست و بیست و پنج میلیون و سیصد و ده هزار ریال) به صورت تضامنی و رد همین مبلغ به شاکی محکوم می‌کند. این رأی به رغم اعتراض، حسب دادنامه شماره ۹۷۰۹۹۷۰۲۷۰۳۰۰۱۷۹ شعبه ۵۸ دادگاه تجدید نظر استان تهران ابرام می‌شود. چنان‌که

ملاحظه می‌شود، تصمیم دادگاه حاکی از این است که در اجرای ماده مذکور، مدل مسئولیت مبتنی بر برابرنگاری در مورد شرکت‌های موصوف اجرا و مسئولیت شرکت‌ها از مسئولیت مدیران مشتق دانسته شده است. بدین خاطر، هریک از اشخاص حقوقی جدای از اشخاص حقیقی، به مجازات تعزیری متناسب با ماهیت خود بر اساس ماده (۲۰) محکوم می‌شوند.

نمونه دیگر، مربوط به اتهام جعل و استفاده از سند مجعول توسط شرکت تولیدی فراورده‌های اتصالات پلیکا است. قضیه از این قرار بوده است که مدیر شرکت به منظور باکیفیت نشان دادن تولیدهای شخص حقوقی متبوع، اقدام به جعل علامت استاندارد و نصب بر روی آن‌ها می‌کند. تا اینکه حسب شکایت شاکی‌ها از جمله اداره کل استاندارد استان تهران موضوع به دادگستری ارجاع و پس از انجام تحقیقات مقدماتی و صدور کیفرخواست، پرونده در دادگاه مذکور مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. پس از محاکمه، ارتکاب بزه‌های مزبور از سوی متهم و اینکه آن‌ها را به نام و در راستای منافع شرکت انجام داده است، بر قاضی محترم پرونده مبرهن می‌شود. بر این اساس، به موجب دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۲۶۴۱۵۰۰۰۳۴ مورخ ۱۳۹۴/۱/۲۶ مدیر، به استناد ماده‌های (۹) و (۱۱) قانون اصلاح قوانین و مقررات مؤسسه استاندارد به مجازات حبس و جزای نقدی (با رعایت قواعد تعدد) و شرکت نیز به استناد ماده (۲۰) و (۲۱) قانون مجازات اسلامی به جزای نقدی همراه با انتشار رأی در روزنامه کثیرالانتشار به دلیل دارا بودن شرایط مسئولیت کیفری موضوع ماده (۱۴۳) این قانون محکوم می‌شوند.

مورد سوم، به پرونده کلاسه ۹۴۱۱۲۸ دادگاه کیفری دو خمینی شهر مربوط است که حسب محتویات آن، به سبب به حال خود رها کردن کودکی پس از کشیدن بخیه‌های بدن او به بدون رعایت موازین پزشکی، وضعش به دلیل عفونت رو به وخامت می‌نهد. پس از تحقیق، قصور پزشک و پرستار برای دادگاه احراز می‌شود؛ اما مسئولیت بیمارستان، با این استدلال که شرایط ماده (۱۴۳) قانون مجازات اسلامی مشمولش نیست، مورد حکم قرار نمی‌گیرد؛ از جمله اینکه پزشک، در زمره نماینده قانونی آن قرار نمی‌گیرد (نقل از نیکومنظری و محسنی، ۱۳۹۶: ۲۲۵). این رأی به خوبی،

ضعف مدل مسئولیت مورد نظر ماده (۱۴۳) را در برابر مدل مسئولیت مافوق و کارفرما و از آن مهم‌تر، مدل قدرت و پذیرش که به اشخاص حقوقی به جهت ارتکاب جرائمی افراد غیر نماینده نیز تحت شرایطی مسئولیت می‌بخشد، آشکار می‌کند. این تصور، موجب می‌شود که بیمارستان‌ها و اماکن درمانی، از مسئولیت فردی پزشکان تحت امر به عنوان سپری برای صیانت از خطاکاری خود استفاده و پاسخ‌گوی جامعه نباشند.

پرونده کلاسه ۹۴۰۰۸۷ نیز اشاره به این دارد که عدم رعایت نظام‌های دولتی از سوی اداره شهرسازی بهارستان (عدم نصب علامت‌های هشداردهنده) منتهی به دو فقره قتل غیر عمد و یک فقره صدمه بدنی غیرعمدی شهروندان به نحو تسبیب شده است. به همین منظور، در اجرای ماده‌های (۶۸۸) و (۶۸۹) قانون آیین دادرسی کیفری به این شخص حقوقی، اتهام مزبور تبیین و حسب دلیل‌های موجود در پرونده، برای آن قرار جلب به دادرسی صادر می‌شود. این قرار در ادامه، از سوی دادستان تأیید و منجر به صدور کیفرخواست و تقاضای محکومیت و مجازات نهاد مورد بحث از ناحیه دادگاه به استاد تبصره ماده (۱۴) و ماده‌های (۲۰)، (۱۴۳)، (۲۹۱)، (۴۹۲) و (۵۰۶) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و نیز ماده (۷۱۴) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ می‌شود.

انتظار می‌رفت که قانون‌گذار کیفری برای جلوگیری از بروز اختلاف‌نظر، مفهوم نمایندگی و مصداق‌های آن را به‌طور دقیق مشخص می‌کرد. عدم توجه به این نکته موجب شد که برخی با استناد به ماده (۱۲۵) قانون تجارت که مقرر می‌دارد: «مدیرعامل، در حدود اختیاراتی که توسط هیئت‌مدیره به او تفویض شده است، نماینده شرکت محسوب و از طرف شرکت حق امضا دارد»، حکم ماده (۱۴۳) را منبعت از مدل مضیق مسئولیت مبتنی بر برابر انگاری توصیف و ارتکاب جرم توسط دیگر عامل‌ها از جمله مدیران رده پایین‌تر را برای مسئولیت شخص حقوقی کافی ندانند (رفیع‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۷). در مقابل، برخی از همان ابتدا که عین این عبارت‌ها در لایحه مجازات اسلامی انعکاس یافته بود، با تمرکز بر اطلاق واژه نماینده در ماده مزبور، انتساب جرم به شخص حقوقی را منحصر به مدیرعامل نکرده و تحقق آن را از سوی دیگر مدیران و هر کس دیگری نیز که از طرف شخص حقوقی اختیار تصمیم‌گیری داشته باشد، ممکن دانستند. به‌زعم اینان،

ماده (۱۲۵) قانون تجارت در مقام حصر نبوده و بیان‌گر مصداقی از نمایندگی شخص حقوقی است و نه همه آن‌ها (حسینی، ۱۳۸۹: ۱۴۵).

هم‌چنین، عدم اشاره به نهادهایی مانند هیئت‌مدیره، مجمع‌های عمومی و شوراهای اداری به‌عنوان عامل‌های ایجاد مسئولیت کیفری برای شخص حقوقی نیز قابل انتقاد می‌کند. اگر رفتار مجرمانه یک نماینده انسانی می‌تواند موجبی برای مسئولیت کیفری شخص حقوقی باشد، به طریق اولی خطای تشکیلات متضمن این نتیجه خواهد بود. با این وجود، استدلال برخی این است که چون تصمیم صورت گرفته در رکن‌های شخص حقوقی، خاصه مجمع‌های عمومی، برخاسته از مشارکت افراد زیادی بوده و در چنین مواردی احراز قصد مجرمانه مرتکبان دشوار است و چه‌بسا غیرممکن، عدم اشاره قانون‌گذار به تشکیلات موصوف آگاهانه و بر پایه عقلانیت بوده است (رفیع‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۸-۲۷). این برهان، اگرچه با توجه به نحوه مسئولیت یافتن شخص حقوقی که از منظر ماده (۱۴۳) از رهگذر رفتار مجرمانه شخصی خاص به نام نماینده میسر دانسته شده، خالی از قوت نیست؛ اما با توجه به نقش حیاتی و تأثیرگذار مرجع‌های مزبور در ایجاد سیاست و رویه جرم‌زای شخص حقوقی، پذیرفتنی نیست.

حال که بحث، متمرکز بر سیاست کیفری ایران راجع به مدل یا مدل‌های مسئولیت کیفری اشخاص شده است، گریز به قانون جرائم رایانه‌ای مصوب ۱۳۸۸ خالی از اهمیت نمی‌کند؛ زیرا به دلیل بهره‌گیری از مدل‌های ترکیبی، موضعی به‌مراتب جامع‌تر از قانون مجازات اسلامی را اتخاذ و انتساب مسئولیت کیفری به اشخاص حقوقی را در فرض‌های مختلف به‌واسطه جرائم رایانه‌ای ممکن کرده، است. بند (الف) ماده (۱۹) قانون مزبور که اکنون در قالب بند (الف) ماده (۷۴۷) قانون مجازات اسلامی متجلی است، با این بیان که: «هرگاه مدیر شخص حقوقی مرتکب جرم رایانه‌ای شود» و نیز بند (ب) با این عبارت که: «هرگاه مدیر شخص حقوقی دست‌آور ارتکاب جرم رایانه‌ای را صادر کند و جرم به وقوع بپیوندد»، مدل برابر انگاری (شخصیت ثانوی) را به ذهن تداعی کرده است. تبصره یک ماده مزبور نیز برخلاف ماده (۱۴۳) قانون مجازات اسلامی که در مقام روشن‌سازی مفهوم نماینده قانونی برنیامده، مدیر را کسی می‌داند که

اختیار نمایندگی یا تصمیم‌گیری یا نظارت بر شخص حقوقی را دارد. بدین‌سان، با الحاق شخص ناظر به جرگه مدیران، مدل مسئولیت شخص حقوقی در قبال جرائم رایانه‌ای به گونه‌ای منطقی، موسع‌تر از مدل ماده (۱۴۳) و نسخه انگلیسی آن ظاهر شده است.

بند (ج) ماده مورد بحث نیز با ذکر این جمله که: «هرگاه یکی از کارمندان شخص حقوقی با اطلاع مدیر یا در اثر عدم نظارت وی مرتکب جرم رایانه‌ای شود»، به مدل مسئولیت مافوق و کارفرما متوسل و به نوعی دیگر دامنه مسئولیت کیفری شخص حقوقی را وسعت بخشیده است. در عین حال، این ابزار دفاعی را در اختیار شخص حقوقی قرار داده است تا با اثبات نظارت یا عدم آگاهی مدیرانش از عملکرد کارمند خاطی از خود دفاع و آماج مسئولیت قرار نگیرد؛ اما بند (د) این ماده که مقرر می‌دارد: «هرگاه تمام یا قسمتی از فعالیت شخص حقوقی به ارتکاب جرم رایانه‌ای اختصاص یافته باشد» می‌تواند بر مدل مسئولیت سازمانی نیز منطبق باشد؛ زیرا گاه تخصیص کل یا جزئی از فعالیت شخص حقوقی به ارتکاب جرم، نه بر خواسته از تصمیم‌مدیری خاص که سابقه در سیاست و رویه نهادینه شده شخص حقوقی در طول زمان دارد. در این فضا، مدیری که خود را با چنین سیاستی وفق ندهد، از کار برکنار و جای خود را به دیگری می‌دهد. این وضعیت تا زمانی که خط‌مشی شخص حقوقی رو به اصلاح و رو به دگرگونی نگذارد، استمرار خواهد داشت. به این ترتیب، قانون‌گذار خواسته یا ناخواسته، در مورد جرائم رایانه‌ای علاوه بر مسئولیت غیرمستقیم، به مسئولیت مستقیم اشخاص حقوقی هم نظر کرده است. در این صورت بایسته است که طی اصلاحاتی، مکانیزم‌های احراز سیاست‌های نظری و رویه‌های عملی جرم‌زای این اشخاص به ترتیبی که در صفحه‌های پیش گذشت، مشخص و فراروی دادگاه‌ها قرار گیرد. هم‌چنین، ایجاب می‌کند، بر این نکته تصریح شود که شخص حقوقی در صورت اتخاذ سیاست قانون‌مدار و اینکه کلیه مصوبات و تلاش‌هایش در راستای ممانعت از ارتکاب جرم بوده، به سبب تخطی اعضای خود ولو مدیران مسئولیت کیفری ندارد.

نتیجه‌گیری

درک ضرورت مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی گرچه موضوعی است مهم، اما پایان کار نیست. ارائه مدل یا مدل‌هایی از مسئولیت کیفری به منظور فراهم کردن امکان انتساب جرائم به این اشخاص و تحمیل ضمانت اجراهای کیفری بر آنها نیز در درجه نخست اهمیت قرار دارد. همه چیز بستگی به این دارد که اشخاص حقوقی، موجوده‌هایی فرضی انگاشته شوند یا واقعی. اعتقاد به فرض نخست، متضمن مدلی از مسئولیت خواهد بود که آنها را نه به صورت مستقیم که به نحو غیرمستقیم و از رهگذر اعمال و نیات مجرمانه اعضای خود تابع حقوق کیفری می‌سازد. کما اینکه اغلب مدل‌های به خدمت گرفته شده از طرف نظام‌های حقوقی تا پایان قرن بیستم، از جمله مسئولیت مافوق و کارفرما، تقصیر جمعی و قدرت و پذیرش، به‌رغم تفاوت‌های بسیارشان، در نیابتی انگاشتن مسئولیت اشخاص حقوقی فصل مشترک داشتند؛ اما ارمغان گرایش به فرض دوم، پذیرش مسئولیت سازمانی است که اشخاص حقوقی را بی‌واسطه و به اعتبار در پیش گرفتن سیاست قانون‌گریز و برخوردار از فرهنگی جرم‌زا پاسخ‌گو قلمداد و مجرم می‌شناسد. در فرض اخیر، عدم شناسایی عضو یا اعضای مقصر مانعی برای محکومیت شخص حقوقی نخواهد بود. این مدل از مسئولیت در دهه نخست سده بیست و یکم، از طرف برخی از کشورهای صنعتی چون استرالیا و انگلستان مورد اقبال و به تدریج رو به تثبیت و گسترش نهاد. نکته اینکه این سنخ از مسئولیت، به معنای وانهادن مدل مسئولیت نیابتی نیست؛ چه، هر یک از این مدل‌ها در وضعیت‌های متفاوت، کارد خاص خود را دارد. چندان‌که اگر جرم توسط شخص حقوقی کوچک رخ دهد مدل نخست و در جایی که این واقعه توسط اشخاص حقوقی بزرگ شکل گیرد، مدل دوم، از قابلیت بهتری برخوردار خواهد بود. بدیهی است که صورت‌های مسئولیت نیابتی نیز از یک اعتبار برخوردار نبوده و در میان آنها، مدل قدرت و پذیرش به‌واسطه قبض و بسط متوازن مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی از نقص کم‌تری رنج می‌برد.

نظام حقوقی ایران با منوط کردن مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی به ارتکاب

جرم از سوی نماینده قانونی به نام یا در راستای منافع اشخاص مزبور در ماده (۱۴۳) قانون مجازات اسلامی، از مدل برابر انگاری (شخصیت ثانوی) الگو گرفته است. این راهبرد در مورد اشخاص حقوقی کوچک که به طور معمول از مدیریتی متمرکز بهره‌مند و شناسایی معهود عامل‌های تصمیم‌گیر و سیاست‌گذار آن‌ها با دشواری چندانی روبرو نیست، مناسب می‌کند. در عین حال، از کاستی‌های آن نمی‌توان گذشت. از جمله اینکه مفهوم نمایندگی و مصداق‌های آن را مشخص نکرده است؛ ارتکاب جرم توسط کارمند دون‌پایه به سبب عدم نظارت مدیر شخص حقوقی را باعث مسئولیت کیفری شخص حقوقی ندانسته است؛ مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را در حالتی که جرم نه از سوی نماینده قانونی که به دستور او و توسط خدمه ارتکاب می‌یابد، در هاله‌ای از ابهام قرار داده است؛ در مورد مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی بزرگ و داری شعبه‌های متعدد که گاه تقصیر نه متوجه فرد که پخش در افراد مختلف و یا مأخوذ از برنامه‌های شخص حقوقی است، فاقد راه‌حل است. برای برون رفت از این نوع معضله‌ها و نیل به مدلی کاربردی‌تر از نسخه موجود، پیشنهاد این است که طی اصلاحاتی:

۱. علاوه بر نمایندگی قانونی، به نمایندگی قراردادی تصریح و از طریق رفتار مجرمانه او نیز شخص حقوقی مسئول شناخته شود؛
۲. رفتار مجرمانه پرسنل عادی که به دستور مدیر شخص حقوقی و در حیطه وظیفه استخدامی مرتکب جرم می‌شود، موجب مسئولیت کیفری شخص حقوقی دانسته شود؛
۳. رفتار مجرمانه پرسنل عادی که به واسطه عدم نظارت مدیر شخص حقوقی و در حیطه وظیفه استخدامی مرتکب جرم می‌شود، موجب مسئولیت کیفری شخص حقوقی دانسته شود؛
۴. همچون مدیرعامل، اعمال و نیت مجرمانه هیئت‌مدیره، بازرس و ناظر یا هیئت نظار نیز با همان شرایط، شخص حقوقی را مسئول سازد؛
۵. سیاست جرم‌زای منبعث از اساس‌نامه، مصوبه‌های مجمع‌های عمومی، شیوه مدیریت و یا رویه عملی شخص حقوقی هم منشأ مسئولیت کیفری آن باشد؛

۶. اثبات دفاع کوشش لازم از سوی شخص حقوقی برای پیش‌گیری از وقوع جرم و اینکه اقدام شخص حقیقی مقصر برخلاف سیاست شخص حقوقی بوده، مؤثر در مقام دانسته شود؛

۷. به‌جای اعلام کفایت تحقق یکی از دو شرط ارتکاب جرم به نام یا در راستای منافع شخص حقوقی از جانب نماینده برای شکل‌گیری مسئولیت کیفری شخص حقوقی، به اجتماع هر دو شرط تصریح شود.

۸. به عدم تلازم مسئولیت شخص حقیقی و شخص حقوقی و اعطای اختیار به دادگاه برای اخذ تصمیم‌های متفاوت در صورت لزوم تصریح شود. چه، ممکن است، به‌رغم محکومیت شخص حقیقی، شخص حقوقی تبرئه شود. چندان‌که ممکن است، به‌رغم محکومیت شخص حقوقی، شخص حقیقی تبرئه شود.

منابع

الف. فارسی

اردبیلی، محمد (۱۳۹۵) حقوق جزای عمومی، جلد دوم، چاپ چهل و پنجم، تهران: نشر میزان.

استفانی، گاستون و دیگران (۱۳۸۳) حقوق جزای عمومی، چاپ دوم، جلد اول و دوم، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.

اشتیاق، وحید (۱۳۸۵) مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، رساله دکتری، مدرسه عالی شهید مطهری.

رفیع‌زاده، علی (۱۳۹۲) مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی عمومی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی.

روح‌الامینی، محمود (۱۳۸۷) «دگرگونی‌های مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در نظام حقوقی فرانسه»، مجله فقه و حقوق، سال چهارم، شماره ۱۶، صص ۱۵۶-۱۲۹.

حسینی، محمد حسن (۱۳۸۹) مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در قتل و صدمات

- بدنی در حقوق ایران و استرالیا، رساله دکتری، دانشگاه شهید بهشتی.
- خوانساری، محمد (۱۳۹۶) دوره مختصر منطق صوری، چاپ بیست و یکم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شریفی، محسن (۱۳۹۴) مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در ایران و انگلستان، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- صانعی، پرویز (۱۳۸۳) حقوق جزای عمومی، چاپ دوم، تهران: انتشارات طرح نو.
- عبدی، مهدی (۱۳۹۲) مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق ایران و فرانسه، چاپ اول، مشهد: نشر نورالهی.
- عیسائی تفرشی، محمد (۱۳۹۵) مباحثی تحلیلی از حقوق شرکت‌های تجاری، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
- فرج‌اللهی، رضا (۱۳۸۸) مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق فرانسه، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- موسوی مجاب، سید ذرید (۱۳۸۸) نقش اراده در مسئولیت کیفری، چاپ اول، تهران: انتشارات بهنامی.
- میر سعیدی، سید منصور (۱۳۹۰) مسئولیت کیفری، جلد اول، چاپ سوم، تهران: نشر میزان.
- یوسفیان شورددلی، بهنام (۱۳۹۰) «مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در جرائم اقتصادی یا سازمان‌یافته: رویکردهای نوین ملی و بین‌المللی»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۵۶، صص ۴۰۸-۳۷۱.
- محمدخانی، عباس (۱۳۹۵) عنصر روانی جرم، جلد اول، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- نیکو منظری، امین و محسنی فرید (۱۳۹۶) «نقد رویکرد قانون‌گذار کیفری ایران در نحوه انتساب رفتار مجرمانه به اشخاص حقوقی»، فصلنامه پژوهش‌های حقوق کیفری، سال ششم، شماره ۱۶، صص ۲۵۸-۲۳۳.

ب. انگلیسی

- Ashworth, Andrew & Horde Jeremy (2013) **Principles of Criminal Law**, Seven Edition, Oxford University Press.
- Bastable, Gerorg (2011) "Corporate Convictions", **Criminal Law and justice Weekly**, 16th April, Vol.175.
- Bihain, L & Masset, A (2010) **La Responsibilite Penal des Persones Morales En Droit**: Report to XVIIth International Congress of Comparative Law, Wshington.
- Brickey, kathleen (1995) **Corporate and White Collar Crime**: Cases and Material, 6th edition 2nd end (Torento: Little, Brown).
- Brodowski, Dominik & et al (2014) **Regulating Corporate Criminal Liability**, 4th Edition, Springer, available in:
<https://www.springer.com/la/book/9783319059921>.
- Catargiu, Magdalena (2013) "The Origins of Criminal Liability of Legal Person: A Comparative Perspective" **AGORA International Journal of Judicial Setvices**, No.3, www.juridicaljournal.univagora.ro.
- Clough, Jonathan (2002) **The Prosecution of Corporations**, (1 ed.) South Melbourne Vic Australia: Oxford University Press.
- Diskant, Edward (2008) "Compartive Corporate Criminal Liability: Exploring the Uniquely American Doctrine Through Comparvive Criminal Procedure" **Yale Law Journal**, pp. 176-125.
- Evanco, Holdings (Pty) Ltd (2001) **Amalgamated Society of Carpenter, Joiner, Bricklayers and Plasterers of Australiasia union of Employees**, Queensland.
- Field, Stewart & Jorg, Nico (1991) "Corporate Liability and Manslaughter: should we be going Dutch?" **Criminal Law Review** (March), pp. 156-171.
- Fisse, Brent (1990) "Sentencing Options Against Corporations", The Official Journal of the Society for the Reform of Criminal Law, Vol. 1, pp. 211-258.*
- Foerchler, Ann (1999) "Corporate Criminal Intent: Toward a Better Understanding of Corporate Misconduct", **California Law Review**, vol. 78, pp. 1287-1311.
- Gobert, Johnson (2008) "The Evolving Legal Test of Corporation and White Collar Crime" in: **Corporate and white-Collar Crime**, chapter 3, pp. 61-80.
- Hall, Daniel (2009) **Criminal Law and Procedure**, Fifth Edition, New York, Delmar cengage Learning.
- Harding, Christofer (2007) "Criminal Enterprise: Individual, Organization

- and Criminal Responsibility”, **The British Journal of Criminology**, Vol. 48, Issue 3, May 2008, pp. 418–420.
- Hefendehi, Roland (2000) “Corporate Criminal Liability”, **Buffalo Criminal Law Review**, Vol. 4 No. 1, pp. 283-300.
- Herring, Jonathan (2011) **Criminal Law**, First Edition, London, Macmillan, available in: <https://books.google.com/books?isbn=0230344836>.
- Israel, Jerold & at al (2009) **White Collar Crime: Law and Practice**, Third Edition, American Casebook Series.
- Kulen, Brent & Gritter, Erik (2010) “Corporate Criminal Liability in the Netherlands”, **Electronic Journal of Cormarative Law**, Vol. 14.3, December, available in: <http://www.ejcl.org>, PP. 1-12.
- Lederman, Eli (2000) “Models for Corporate Criminal Liability: From Adaptation and Imitation Toward Aggeration and The search for self-Identity”, **Buffalo Criminal Law Review**, Vol. 4 No. 1, pp.649-670.
- Lee, Lan B. (2011) “Corporate Criminnal Responsibility as Team Member Responsibility” **Oxford Journal of Legal Studies**, Vol. 31, Issue 4, Winter, pp. 755–781.
- Leigh, Leonard Herschel (1977) **The Criminal Liability Corporation and other Groups: a study prepared for Law Reform Commission of Canada**, Kanata, Ont: Micro-Can.
- Matthews, Richard (2008) **Guide to the Corporate Manslaughter and Corporate Homicide Act 2007**, 1st end, First Edition, London: Oxford Univrrsity Press.
- Peradel, Jean (2014) **Droit Pénal Général**, 20e edition, Paris: Éd. Cujas, DL.
- Pieth, Mark & Ivory, Radha (2011) **Emergence and Convergenre: Corporate Criminal Liability Principle in Overview** Vol. 9, Springer.
- Pinto, Amanda & Evanse, Martin (2008) **Corporate Criminal Liability**, Third, Edition, Sweet & Maxwell, available in: <http://www.amazon.co.uk>.
- Sahlool, Hashim Jalal (2013) **Corporate Criminal Liability: A Comparson Between the law in the United State and Saudi Arabia**.
- Smith, Hugan (1988) **Criminal Law**, Butter worths, sixth edition, available in: <http://www.amazon.co.uk>.
- Stefani, Gaston & et al (2007) **Droit Penal General**, 20 édition, Dalloz, available in: <https://www.amazon.es/Droit-pénal-général...Dalloz/dp/2247071481>.
- Wells, Celia (2011) “Corporate Liability in England and wales: past, Present, and Future” in: Pieth, Mark & Ivory, Radha, **Corporate Criminal Liability**, Springer, pp. 91-112.
- Wheeltwright, Karen (2005) “Some Care Little Responsibility? Promoting

Directors, and Managers, Legal Accountability for Occupational Health and Safety in the workplace” **Deakin Law Review**, Vol. 10, No. 2, pp. 470-497.

Wilson, William (2015) **Criminal Law, University of London International Programmes**, University of London.

Wong, Kiriston (2012) **Development of Corporate Criminal Liability**, A Dissertation Submitted in Partial Fulfilment of Requirement of the Degree of Bachelor of Law (Honours) at the University of Otago.